

گستره عصمت از منظر علامه طباطبایی علیه السلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۰۸

تأیید: ۱۳۹۳/۱۱/۱۵

محمد سبحانی نیا*

چکیده

یکی از دقیق‌ترین ابعاد عصمت پیامبران علیهم السلام مسئله عصمت از سهو خطاست. هرچند قسم خاصی از سهو، بازتاب گسترده‌ای میان فقها و متکلمان دارد، درباره ابعاد دیگر این مسئله، مانند عصمت پیامبران علیهم السلام در امور عادی، اجتماعی و حکومتی به ارائه نظریات کلی بسنده شده است. مقاله حاضر می‌کوشد با روش توصیفی - تحلیلی و به شیوه مطالعه کتابخانه‌ای و میدانی، دیدگاه علامه طباطبایی علیه السلام را در این زمینه گزارش و بررسی کند. پژوهش حاضر نشان خواهد داد نظر علامه طباطبایی علیه السلام در رابطه با عصمت پیامبران علیهم السلام از خطا و نسیان در امور خارج از شریعت، با نظر مشهور متکلمان شیعی همخوانی ندارد. ایشان عصمت از خطا و نسیان را امری خارج از ادله عصمت می‌شمارد و معتقد است ادله عصمت این امور را اثبات نمی‌کند؛ بنابراین برهانی نیز بر آن اقامه نکرده است. ایشان در موارد گوناگون نه تنها از امکان خطا بلکه وقوع آن در غیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده است. ادله عقلی و نقلی و شواهد تاریخی، ناتمام بودن نظر علامه را آشکار می‌کند.

واژگان کلیدی: عصمت، گستره، خطا، گناه، علم، زندگی، وحی.

طرح بحث

مقوله عصمت پیامبران علیهم السلام ابعاد و پهنه گسترده‌ای دارد؛ از جمله گستره زمانی، گستره به لحاظ متعلق و گستره به لحاظ مرتبه. بحث مورد نظر ما، بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله در رابطه با گستره عصمت به لحاظ متعلق است؛ یعنی به نظر علامه، پیامبر باید از چه چیزی مصونیت داشته باشد؟ آیا به نظر علامه، پیامبران علیهم السلام در مواردی مانند داوری در منازعات، تشخیص موضوعات احکام دینی، مسائل اجتماعی و تشخیص مصالح و مفاسد امور و مسائل عادی زندگی نیز از خطا مصون بوده‌اند؟

ضرورت بحث

یکی از مسائل مهم مورد بحث و گفتگو در علم کلام، مسئله عصمت انبیا علیهم السلام از سهو خطاست که پیشینه‌ای به درازای تاریخ اندیشه‌های کلامی دارد و همواره بخش مهمی از توجه اندیشمندان اسلامی را به خود معطوف کرده است؛ تا آنجا که برخی از بزرگان، بخش مهمی از کتاب‌های اعتقادی خود را به این مسئله اختصاص داده‌اند. در سال‌های اخیر طرح مسائلی همچون ارتباط دین و سیاست و تعیین محدوده سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، سبب شده عصمت پیامبران علیهم السلام در امور عادی، اجتماعی و حکومتی مورد توجه بیشتری قرار گیرد. باین حال باید اذعان کرد در بحث «گستره عصمت انبیا علیهم السلام» هنوز جای بحث و کاوش وجود دارد. آنچه در پی می‌آید، تلاشی برای رفع کاستی‌های موجود، با محوریت دیدگاه‌های علامه طباطبایی رحمته الله و ره‌یافتن و پاسخ به پرسش‌های مطرح در حیطه گستره عصمت به لحاظ متعلق است.

معناشناسی واژه عصمت

عصمت در لغت از ماده «عصم» به معنای منع و نگه‌داشتن مشتق شده است (ابن فارس، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۳۳۱). در قرآن و روایات، کاربرد عصمت با واژگانی مانند «عاصم»، «اعتصام» در معنای نگهداری و منع به طور فراوان به کار رفته است. واژه «عصمت» با

مشتقاتش در قرآن سیزده بار آمده است؛ مانند «لاعاصم الیوم من امر اللّٰه» (هود: ۱۱) (امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست). در اصطلاح دینی مسلمانان، عصمت به مصونیت خاصی اطلاق می‌شود که مصونیت پیامبران و امامان علیهم‌السلام در برابر گناه و خطاست.

البته انسان‌های معمولی به دلیل برخی محدودیت‌ها نمی‌توانند به شناخت کامل حقیقت و ماهیت عصمت دست یابند؛ زیرا ابزار شناخت آنها، علم حصولی است که با وجود نارسایی آن نمی‌توان به حقیقت عصمت راه یافت. به باور علامه طباطبایی رحمته‌الله درک این حقیقت، ذائقه و گوش و چشم دیگری می‌طلبد که در اختیار معصومان و برگزیدگان الهی است. ایشان می‌گویند: «عصمت، علمی است از غیر سنخ سایر علوم و ادراکات متعارفه که از راه اکتساب و تعلم عاید می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۲۶).

سنخیت‌شناسی عصمت

درباره ماهیت و حقیقت عصمت، دیدگاه‌های گوناگونی از سوی اندیشمندان اسلامی ارائه شده است. معتزله این مقام معنوی را به لطف خاص الهی در حق معصومان تفسیر کرده‌اند (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۰۱) و پاره‌ای از اشاعره، عصمت را پرهیز خداوند از آفرینش افعال ناپسند در معصومان دانسته‌اند (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۳۱۲). عده‌ای دیگر از اشاعره، عصمت را به توانایی بر اطاعت تفسیر کرده‌اند (همان)؛ ولی مشهور فلاسفه و پاره‌ای از متکلمان، عصمت را ملکه نفسانی می‌دانند که معصوم را از گناهان باز می‌دارد؛ هرچند قدرت بر انجام گناه را از او سلب نمی‌کند (همان). البته تعریف‌های گفته‌شده، تنها متوجه عصمت از گناهان است.

بر اساس آنچه از متکلمان شیعه مانند شیخ مفید، سید مرتضی و علامه حلی نقل شده، «عصمت» حالتی باطنی و ملکه‌ای نفسانی است که خداوند از سر لطف به برخی عطا می‌کند. بنابراین «عصمت» امری مستقل از علم است (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۳۷ / علم‌الهدی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۷۷ / حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۸۹).

علامه طباطبایی رحمته‌الله عصمت را از سنخ علم می‌داند؛ علم خاصی که از نظر منشأ و آثار

با علوم دیگر تفاوت‌های بنیادین دارد؛ زیرا اولاً موهبتی و غیراکتسابی است. ثانیاً نیروهای شعوری و قوای نفسانی دیگر در برابر آن مغلوب و مقهورند و ثالثاً اثر صیانت‌بخشی آن، چه در حوزه اندیشه و فکر و چه در حوزه رفتار و عمل، همیشگی و استثناپذیر است. ایشان مانند متکلمان دیگر معتقد است این نیروی فوق‌العاده علمی و شعور قاهر، به گونه‌ای نیست که خشی‌کننده قدرت و اختیار انسان باشد تا شخص معصوم را در حالت مصونیت خودکار قرار دهد؛ بلکه دقیقاً هم‌آهنگ با اختیار و در راستای توسعه قدرت تصمیم‌گیری و اراده انسان است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۲۵).

گستره عصمت

عصمت - با توجه به زمان، متعلق و مرتبه - ابعاد و گستره وسیعی دارد. آنچه ما در صدد تبیین آن هستیم دیدگاه علامه طباطبایی رحمته‌الله در رابطه با قلمرو عصمت از جهت متعلق است. پرسش اصلی این است که آیا علامه، خطا در امور فردی و اجتماعی خارج از شریعت را در حق پیامبران علیهم‌السلام به‌طور عام و شخص پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌طور خاص جایز می‌داند؟

علامه - با استناد به عقل و نقل - قائل به عصمت پیامبران از گناهان و سهو و نسیان در حوزه دریافت وحی و رساندن و تبیین آن برای مردم است و آن را مستند به اراده و حکمت خداوند در رساندن کامل پیام برای تحقق هدایت می‌داند. مهم‌ترین دلیل عقلی نزد ایشان، این است که دریافت وحی و حفظ و تبلیغ آن، سه رکن هدایت تکوینی‌اند و خطا در تکوین، معنا ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۸۵).

دلیل عقلی دیگری که علامه بیان کرده این است که «ارسال رسل و اجرای معجزات به دست انبیا علیهم‌السلام، خود مصدق دعوت ایشان است و دلیل بر این است که هیچ دروغی از ایشان صادر نمی‌شود و نیز دلیل بر این است که اهل بیت تبلیغ را داشته‌اند؛ برای اینکه عقل آدمی، انسانی را که دعوتی دارد و خودش کارهایی می‌کند که مخالف آن دعوت است، اهل و شایسته آن دعوت نمی‌داند. پس اجرای معجزات به دست انبیا علیهم‌السلام خود، متضمن تصدیق عصمت آنان در گرفتن وحی و تبلیغ رسالت و امثال تکالیف متوجه به

ایشان است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۰۵). بنابراین اگر قرار باشد انبیا علیهم السلام به دروغ چیزی را به خداوند نسبت دهند، تأیید چنین پیامبری با معجزه در حکم تصدیق کردن شخص دروغگوست و تصدیق دروغگو، قبیح و ناپسند است و از خدای حکیم، کار قبیح سر نمی‌زند. دلیل نقلی ایشان، آیاتی از کلام الله مجید است؛ مانند:

۱. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ، وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳) (مردم یک امت بودند؛ پس خدا پیامبران بشارت‌دهنده و ترساننده را فرستاد و بر آنها کتاب برحق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند). علامه می‌گوید:

ظاهر آیه این است که خدای سبحان، پیامبران علیهم السلام را برانگیخته برای تبشیر و انذار و انزال کتاب [و این همان وحی است] تا حق را برای مردم بیان کنند؛ حق در اعتقاد و حق در عمل را. به بیان دیگر برانگیخته برای هدایت مردم به سوی عقاید حقه و اعمال حق و معلوم است که این نتایج، غرض خدای تعالی در بعثت انبیا علیهم السلام بوده و از سوی دیگر خود خدای تعالی از قول موسی علیه السلام حکایت کرده که فرمود: «لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى» (طه: ۵۲). از آیه مورد بحث و این آیه می‌فهمیم خدا هر چه را بخواهد از طریقی می‌خواهد که به هدف برسد و خطا و گم شدن در کار او نیست و هر کاری را به هر طریقی انجام دهد در طریقه‌اش گمراه نمی‌شود. یکی از کارهای او برانگیختن پیامبران علیهم السلام و تفهیم معارف دین به ایشان است و چون این را خواسته، بی‌گمان خواهد شد؛ یعنی هم پیامبران علیهم السلام را مبعوث می‌کند و هم آنان معارفی را که از او می‌گیرند می‌فهمند. یکی دیگر از خواسته‌های او این است که پیامبران علیهم السلام رسالت او را تبلیغ کنند و چون او خواسته، تبلیغ می‌کنند و ممکن نیست نکنند؛ چون در جای دیگر فرموده: «إِنَّ اللَّهَ بِأَلْبَابِ أُمَّرِهِ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق: ۳) و نیز فرموده: «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» (یوسف: ۲۱) و این، همان عصمت از خطا در تلقی و تبلیغ است (طباطبایی، همان، ص ۲۰۲).

۲. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا، لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ، وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ، وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (جن: ۲۶-۲۸) (خدای سبحان، دانای غیب است و او احدی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ مگر رسولی که او را برای دانستن غیب شایسته بدانند. از

پیش رو و پشت سرش مراقبی می‌گمارد تا بداند آیا پیام‌های پروردگارشان را ابلاغ کردند؟ و خدا به آنچه نزد ایشان است احاطه دارد و او آمار هر چیزی را شمرده دارد. ایشان می‌گویند: «از ظاهر این آیه به خوبی بر می‌آید که خدای تعالی رسولان خود را به وحی اختصاص می‌دهد و از راه وحی به غیب، آنها را آگاه و تأیید می‌کند و از پیش رو و پشت سرشان مراقب آنهاست و به منظور اینکه وحی به وسیله دستبرد شیطان‌ها و غیر آنها دگرگون نشود به تمام حرکات و سکنت آنان احاطه دارد تا مسلم شود که رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کردند» (طباطبایی، همان).

ایشان در رابطه با عصمت پیامبر از گناه می‌گویند: «این دو دلیلی که ما آوردیم هرچند تنها عصمت انبیا علیهم‌السلام در دو مرحله تلقی و تبلیغ را اثبات می‌کند و متعرض عصمت از گناه نبود، ولی ممکن است همین دو دلیل را طوری دیگر بیان کنیم که شامل عصمت از معصیت هم بشود. به اینکه بگوییم هر عملی در نظر عقلا مانند سخن، دلالتی بر مقصود دارد، وقتی فاعلی فعلی را انجام می‌دهد با فعل خود دلالت می‌کند بر اینکه آن عمل را عمل خوبی دانسته و عمل جایزی شمرده است؛ عیناً مثل این است که با زبان گفته باشد این عمل، عمل خوبی است و عملی است جایز. حال اگر فرض کنیم که از پیغمبری گناهی سر بزنند؛ باینکه خود او مردم را دستور می‌داد به اینکه این گناه را مرتکب نشوید، بی‌گمان این عمل وی بر تناقض‌گویی او دلالت دارد؛ چون عمل او مناقض گفتار اوست و در چنین فرضی، این پیغمبر، مبلغ هر دو طرف تناقض است و تبلیغ تناقض، تبلیغ حق نیست؛ چون کسی که از تناقض خبر می‌دهد از حق خبر نداده؛ بلکه از باطل خبر داده است. چون هریک از دو طرف، طرف دیگر را باطل می‌داند؛ پس هر دو طرف باطل است؛ پس عصمت انبیا در تبلیغ رسالت تمام نمی‌شود؛ مگر پس از آنکه از معصیت نیز عصمت داشته باشند و از مخالفت خدای تعالی مصون بوده باشند» (طباطبایی، همان).

ایشان در مورد عصمت پیامبران علیهم‌السلام از خطا و نسیان در امور فردی غیرمرتبط با شریعت، مانند داوری در منازعات، تشخیص موضوعات احکام دینی، مسائل اجتماعی و تشخیص مصالح و مفاسد امور و مسائل عادی زندگی، نه تنها از امکان خطا، بلکه از وقوع آن در غیر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر داده است (رخشاد، ۱۳۸۰، ص ۷۵). در

تفسیر گرانسنگ المیزان، عصمت از خطا و نسیان را امری خارج از ادله عصمت شمرده و معتقد است ادله عصمت، این امور را اثبات نمی‌کند و لذا برهانی هم بر آن اقامه نکرده و به صراحت گفته است: «ادله عصمت انبیاء علیهم‌السلام تنها اموری را نفی می‌کند که مربوط به حکم خدای سبحان باشد؛ نه چیزهایی که مربوط به زندگی و مشی در زندگی است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۲۳).

ایشان عصمت را تنها در سه قلمرو «اخذ و دریافت وحی»، «بیان و ارائه آن» و «عمل کردن طبق دستورهای الهی» منحصر کرده و اظهار داشته است: «عصمت سه قسم است: یکی عصمت از اینکه پیغمبر در تلقی و گرفتن وحی دچار خطا گردد. دوم عصمت از اینکه در تبلیغ و انجام رسالت خود دچار خطا شود، سوم اینکه از گناه معصوم باشد و گناه عبارت است از هر عملی که مایه هتک حرمت عبودیت باشد و نسبت به مولویت مولا مخالفت شمرده شود و بالآخره هر فعل و قولی است که به وجهی با عبودیت منافات داشته باشد. منظور از عصمت، وجود نیرویی و چیزی است در انسان معصوم که او را از ارتکاب عملی که جایز نیست - چه خطا و چه گناه - نگه می‌دارد و اما خطا در غیر آنچه گفتیم، یعنی خطا در گرفتن وحی، خطا در تبلیغ رسالت و خطا در عمل همچون خطا در امور خارجی مانند غلط‌هایی که گاهی در حاسه انسان و ادراکات او یا در علوم اعتباریش پیش می‌آید؛ مثلاً در تشخیص امور تکوینی و اینکه آیا این امر، صلاح است یا نه؟ مفید است یا مضر؟ و امثال آن از محدوده بحث ما خارج است» (طباطبایی، همان، ص ۲۰۰). اگر علامه قائل به عصمت از خطا بود باید آن را به عنوان قسم چهارم بر می‌شمرد.

علامه در ذیل آیه «ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی» (طه: ۱۲۲) (پس [از خروج آدم علیه‌السلام از بهشت] خداوند او را برگزید؛ پس توبه او را پذیرفت و هدایت نمود) نظریه تعمیم عصمت نسبت به اوامر مولوی و ارشادی و امور دینی و دنیوی را نقد کرده و نظر اختصاص به امور دینی را تقویت کرده است. ایشان نافرمانی آدم علیه‌السلام را نافرمانی امری ارشادی دانسته؛ نه مولوی و معصیت امر ارشادی را از تحت ادله عصمت، خارج دانسته است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۳۱۱).

در تفسیر آیه «قال رب اجعل لی آیه قال آیتک ألا تکلم الناس ثلاثه ایام إلا رمزاً و

اذْکُرْ رَبَّكَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْبَکْرِ» (آل عمران: ۴۱) [زکریا علیه السلام] عرضه داشت: پروردگارا برایم علامتی قرار ده. خداوند فرمود: علامت فرزنددار شدن این است که سه روز با مردم سخن نتوانی گفت؛ مگر به اشاره و پروردگارت را بسیار یاد آور و صبح و شام به تسبیح پرداز. در پاسخ به این شبهه که چرا حضرت زکریا علیه السلام از خداوند نشانه و دلیل بر صحت وعده را طلب کرد، بین مفسران اختلاف است که آیا منظورش این بود که بفهمد ندای «یا زکریا انا نبشرك بغلام» از سوی خدای تعالی بوده یا اینکه از سوی شیطان بوده و یا منظور این بود که هرگاه همسرش باردار شد او از سخن گفتن ناتوان شود؟ علامه وجه اول را بر می‌گزیند و می‌گوید: «برای شیطان امکان این معنا هست که در جسم پیامبران علیه السلام تصرف کند یا عمل آنان را از رسیدن به نتیجه که همان ترویج دین است باز دارد و نگذارد مردم به ایشان روی آورند. برای این مطلب چند نمونه دیگر مثال آورده؛ از جمله تصرف شیطان در جسم ایوب علیه السلام و تصرف شیطان در حافظه همسفر موسی علیه السلام و ...» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۸۰).

مفسران در جریان برخورد موسی علیه السلام با برادرش هارون، این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا این مقدار اشتباه از موسی بن عمران علیه السلام با عصمت آن جناب منافات ندارد؟ چگونه حضرت موسی علیه السلام با اینکه پیامبر بزرگی است، در تشخیص موقعیت هارون اشتباه می‌کند؟ چگونه با وی آن‌گونه برخورد می‌کند؟ علامه معتقد است: «ادله عصمت انبیا علیه السلام این سنخ اشتباهات را که در حقیقت اختلاف در سلیقه و مشی است نفی نمی‌کند. تنها اموری را نفی می‌کند که مربوط به حکم خدای سبحان باشد؛ نه چیزهایی که مربوط به زندگی و مشی در زندگی است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۲۳).

علامه در ذیل آیه «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْهَوْتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذُكَّرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» (کهف: ۶۳) گفت: دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان، آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت، نسیان و فراموش کاری را به دوست موسی علیه السلام (یوشع بن نون) که در آن حال، پیامبر بوده نسبت داده و اظهار داشته‌اند: «از اینکه همسفر موسی علیه السلام (یوشع) فراموشی را به شیطان نسبت داده عیبی و

اشکالی ندارد و با عصمت انبیا علیهم السلام نیز منافات ندارد؛ زیرا پیامبران علیهم السلام از آنچه برگشتنش به نافرمانی خدا باشد - مانند سهل انگاری در اطاعت خدا - معصوم‌اند؛ نه مطلق ایذا و آزار شیطان؛ حتی آنهایی که به معصیت مربوط نیست؛ زیرا در نفی این‌گونه تصرفات، دلیلی در دست نیست. بلکه قرآن کریم چنین تصرفاتی را برای شیطان در انبیا علیهم السلام اثبات کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ» (ص: ۴۱) (به یاد آر بنده ما ایوب را که پروردگار خود را ندا کرد که شیطان مرا به شکنجه و عذاب مبتلا کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۴۷۳).

اما نظر علامه در مورد عصمت شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از خطا و نسیان در امور عادی زندگی، مبرهن و واضح نیست. از یک سو قائل به عصمت مطلق رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی درباره خطا و نسیان در امور روزمره زندگی است. براین اساس در رابطه با آیه شریفه «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره: ۱۴۳) (و بدین سان ما شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر [نیز] بر شما گواه باشد) می‌گوید: «شهادتی که از سوی خداوند در روز قیامت اقامه می‌شود باید به گونه‌ای باشد که هیچ مناقشه‌ای در آن نباشد و این خود، گواهی بر عصمت الهی آن حضرت دارد که هیچ‌گونه دروغ، اشتباه، سهو، گزاف و خطایی در آن راه نخواهد یافت» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۶۴).

علامه طباطبایی رحمته الله علیه بر عمومیت آیه «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب: ۳۶) (هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم خود را در امور خود، صاحب اختیار بدانند و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکار دچار شده است، تأکید دارد و قائل است آیه، همه مواردی را که خدا و رسول صلی الله علیه و آله حکمی بر خلاف خواسته مردم دارند شامل می‌شود. به نظر علامه، معنای آیه این است: «احدی از مؤمنین و مؤمنات حق ندارند در جایی که خدا و رسول او صلی الله علیه و آله در کاری از کارهای ایشان دخالت می‌کنند، خود ایشان باز خود را صاحب اختیار بدانند و گمان کنند آخر کار مال ماست و منسوب به ما و امری از امور زندگی ماست؛ چرا اختیار نداشته باشیم؟ آن وقت چیزی

را اختیار کنند که مخالف اختیار و حکم خدا و رسول او ﷺ باشد؛ بلکه بر همه آنان واجب است پیرو خواست خدا و رسول ﷺ باشند و از خواست خود صرف نظر کنند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۸۲).

علامه آیاتی را که از آنها بوی سهو و نسیان در وجود شریف پیامبر عظیم الشان ﷺ به مشام می‌رسد به خوبی پاسخ داده است؛ مانند آیه «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (اعلی: ۶ - ۷) (ما آیات قرآن را بر تو [پیامبر] قرائت می‌کنیم تا هیچ فراموش نکنی. مگر آنچه خدا خواهد که او به امور آشکار و پنهان عالم، آگاه است). در این آیه، دو نکته نهفته است؛ یکی اینکه جمله «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى» یعنی ما قرآن را برای تو می‌خوانیم و ضمانت می‌کنیم که فراموش نکنی، یعنی چه؟ دوم اینکه: جمله «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» به چه معناست و این استثنا در جمله یعنی چه؟ علامه طباطبایی رحمته در دفع این شبهه می‌گوید: «منظور از اِقْرَأ این است که ما قدرتی به تو می‌دهیم که درست بخوانی و آن‌طور که نازل شده، بدون کم‌وکاست و غلط و تحریف بخوانی و فراموش نکنی و جمله «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى» وعده‌ای است از خدای تعالی به پیامبرش، به اینکه علم به قرآن و حفظ قرآن را در اختیارش بگذارد؛ به گونه‌ای که قرآن را چنان که نازل شده همواره حافظ باشد و هرگز دچار نسیان نشود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۴۴۳). ایشان استثنا را برای بیان تداوم قدرت حق تعالی می‌داند (همان).

علامه آیه «عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأُغْمَى» (عبس: ۱ - ۲) را بر پیامبر اکرم ﷺ منطبق نمی‌داند و معتقد است: «این رفتار به حکم عقل، ناستوده است و صدورش از شخصی کریم الخلق که خدایش قبلاً او را به خلق عظیم ستوده، محال است. آن هم با بیانی مطلق و بدون قید وی را ستوده و فرموده: "وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ". افزون بر این واژه "خلق" به معنای ملکه راسخه در دل است و کسی که دارای چنین ملکه‌ای است عملی منافی با آن انجام نمی‌دهد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۳۳۲).

ایشان درباره آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ» (توبه: ۴۳) (خداوند از تو درگذشت؛ چرا پیش از آنکه [حال] راستگویان بر تو روشن شود و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه [مرخصی] دادی؟) حتی قائل به ترک اولی پیامبر اسلام ﷺ نیست و آیه را مثل معروف «در به تو می‌گویم، دیوار تو

بشنو» می‌داند که معنای مطابقی آن مقصود نیست. ایشان می‌گویند:

عتاب در این آیه، عتاب جدی نیست؛ بلکه مفید غرض دیگری است. مقصود این نیست که تقصیری به گردن رسول خدا ﷺ بیندازد و آن گاه بگوید خدا از تقصیرت گذشت؛ بلکه منظور از آن، همان افاده ظهور و وضوح دروغ منافقان است و بس و اینکه فرمود «چرا به ایشان اجازه دادی» معنایش این است که اگر اجازه نمی‌دادی، بهتر و زودتر رسوا می‌شدند و ایشان به خاطر سوءسریه و فساد نیت، سزاوار این معنا بودند؛ نه اینکه بخواهد بفرماید اجازه ندادن به مصلحت دین نزدیک‌تر و اصولاً دارای مصلحت بیشتری بود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۸۳).

از سوی دیگر عبارتی دارد که نشان می‌دهد در خصوص پیامبر اسلام ﷺ نیز قائل به عصمت مطلق نیست؛ مانند آیه «ولولا فضل الله عليك و رحمته لهتم طائفة منهم ان يضلوك و ما يضلون الا انفسهم و ما يضررونك من شيء» (نساء: ۱۱۳) (اگر کرم و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می‌گرفتند تو را گمراه کنند و آنان جز خویش، کسی را گمراه نمی‌کنند [و] هرگز زبانی به تو نمی‌رسانند).

از مجموع شأن‌نزول‌هایی که نقل شده استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ در آستانه داوری بر خلاف واقع (از روی خطا) قرار گرفته بود و گروهی با صحنه‌سازی می‌خواستند با فریب حضرت، ظواهر قضیه را به رخ پیامبر ﷺ بکشند تا وی بر خلاف حق حکم کند؛ ولی خداوند او را از خطا و اشتباه، حفظ و صیانت کرد. علامه طباطبایی رحمته گفته است: «این عصمتی که از آیه شریفه استفاده شد، مدار عملش، آن کارهایی است که در نظر عرف دینی، طاعت و معصیت شمرده می‌شود و یا در نظر عقلا پسندیده و ناپسند شمرده می‌شود؛ نه آنچه در خارج واقع می‌گردد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۱۶).

ایشان در معنای استغفار پیامبر ﷺ در ذیل آیات «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نسا: ۱۰۵ - ۱۰۶) (ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا در بین مردم، طبق آنچه تعلیم دادیم حکم کنی؛ پس طرف خیانتکاران را نگیر؛ از خدا طلب آمرزش کن که آمرزش و رحمت، کار خداست) می‌گویند: «این عصمتی که از آیه شریفه استفاده شد، مدار عملش، آن کارهایی است که در نظر عرف دینی، طاعت و

معصیت شمرده می‌شود یا در نظر عقلا پسندیده و ناپسند شمرده می‌شود؛ نه آنچه در خارج واقع می‌گردد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۱۵ - ۱۱۶).

از نظر علامه طباطبایی رحمته‌الله آیات شریفه «وما ینطق عن الهوی* إن هو إلیا وحی یوحی» (نجم: ۳ - ۴) چنان اطلاقی ندارد که همه سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را شامل شود و همگی را مستند به وحی بداند. ایشان معتقد است:

«منظور از کلمه «هوی» هوای نفس و رأی و خواسته آن است و جمله «ما ینطق» هرچند مطلق است و در آن، نطق به طور مطلق نفی شده و مقتضای این اطلاق، آن است که هوای نفس از مطلق سخنان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نفی شده باشد (حتی در آن سخنان روزمره‌ای که در داخل خانه‌اش دارد)؛ ولیکن از آنجایی که در این آیات، خطاب به مشرکین است؛ مشرکینی که دعوت او را و قرآنی را که برایشان می‌خواند دروغ و تقول و افترای بر خدا می‌پنداشتند؛ لذا باید به خاطر این قرینه مقامی بگوییم: منظور این است که آن جناب در آنچه که شما مشرکین را به سوی آن می‌خواند، و آنچه که از قرآن برایتان تلاوت می‌کند سخنانش ناشی از هوای نفس نیست و به رأی خود چیزی نمی‌گوید؛ بلکه هرچه در این باب می‌گوید وحی است که خدای تعالی به او می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۴۳).

همچنین در مصاحبه‌ای که علامه حسینی طهرانی با ایشان داشته‌اند در پاسخ به این پرسش که آیا مفاد آیه «وما ینطق عن الهوی» این است که تمام سخنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وحی بوده یا آیاتی که حضرت به عنوان قرآن تلاوت فرموده، وحی بوده است، علامه فرموده‌اند: «ان هو إلیا وحی یوحی عکمه شدید القوی» راجع به قرآن کریم است» (حسینی طهرانی، [بی‌تا]، ص ۲۱۲ - ۲۱۳).

نقد دیدگاه علامه

دیدگاه علامه مبنی بر محدود کردن عصمت پیامبران به قلمرو دین و شریعت و خارج کردن امور فردی از آن، با چالش‌هایی روبه‌روست؛ از جمله:

۱. دیدگاه مزبور از نظر عقلی نیز مخدوش است. دلیلی که به نظر بعضی از بزرگان به قدری قاطع است که حتی اگر ظواهر نقلی بر خلاف آن باشد، باید توجیه شود و

عبارت‌اند از: «با صعود روح به مقام مجرد عقلی، جایی برای نفوذ شیطان باقی نمی‌ماند تا بر اثر دخالت او کاهش یا افزایش در حوزه علمی چنین روح مجرد صاعدی صورت بگیرد. مقام مجرد کامل، جایگاه حضور و ظهور دائمی است؛ نه غفلت» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۱۱۳)؛ از این رو شیخ‌الرئیس، *ابوعلی سینا* ضمن ستایش عظمت انبیا علیهم‌السلام می‌گوید: «الأنبياء الذين لا يؤتون من جهة غلطاً ولا سهواً» (در افکار پیامبران علیهم‌السلام هیچ غلط و سهوی راه نمی‌یابد) (همان، به نقل از **الهیات شفا**، فصل هشتم از مقاله اول).

بعضی از بزرگان از دلیل عقلی معروف در اثبات عصمت در تلقی و ابلاغ وحی، عصمت از هرگونه خطا را نیز استفاده کرده‌اند. به باور آنها هدف از برانگیختن پیامبران علیهم‌السلام هدایت آدمیان به سعادت دنیوی و اخروی است و این هدف، جز با اعتماد مردم به صحت و درستی گفتار و کردار پیامبران علیهم‌السلام تحقق نخواهد یافت. جلب اعتماد مردم ایجاب می‌کند که پیامبران در بخش عمل به وظایف، اعم از فردی و اجتماعی، از اشتباه مصون باشند (سبحانی، ۱۳۸۴، ج ۷، ص ۲۷۲)؛ به بیان دیگر می‌توان گفت: «وصول به اهداف بعثت، مقتضی وثاقت کامل پیامبر علیه‌السلام در میان مردم است؛ زیرا از دست رفتن اعتبار او در یک حوزه، به سلب اعتبار در حوزه‌های دیگر می‌انجامد و در نتیجه حجت بر مردم تمام نمی‌شود» (سعیدی‌مهر، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۸۱)؛ بنابراین اگر قائل شویم عصمت فقط در ابلاغ کلام وحی است، اما پیامبر علیه‌السلام در رفتارهای دیگر دچار خطا و اشتباه می‌شود، به حکم قاعده «حکم الامثال فی ما یجوز وفی ما لا یجوز واحد» این امکان اشتباه حتی به همان ابلاغ وحی و حکم سرایت می‌کند و در ادامه، درباره حجیت کلام معصوم به‌طور مطلق تردید می‌شود، نفی عصمت مطلق، صحت وحی را از بین می‌برد. این دلیل دست‌کم عصمت از سهو و خطا در مجامع عمومی را اثبات می‌کند.

۲. این دیدگاه با نظر مشهور امامیه مخالف است. بیشتر علمای امامیه معتقدند پیامبران علیهم‌السلام هیچ‌گاه دچار خطا، نسیان و اشتباه نمی‌شوند. در ادامه به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

خواجه نصیرالدین طوسی افزون بر یادآوری کمال فهم، هوشمندی و مبرا بودن پیامبر از اموری همچون خطا، سهو و نسیان می‌افزاید: «کَلَّمَا يَنْفَرُ عَنْهُ مِنْ دَنَاءِ الْآبَاءِ وَعَهْرِ الْأُمَّهَاتِ وَالْفِظَاطَةِ وَالغَلْظَةِ وَالْأَبْنَةِ وَشَبِيهَا وَالْأَكْلِ عَلَى الطَّرِيقِ وَشَبِيه» (طوسی،

۱۴۰۷ق، ص ۲۱۳) پیامبر باید از آنچه که نفرت آور است منزّه باشد؛ مانند پستی و فرومایگی در نسب پدری و مادری، بداخلاقی، تندخویی، بیماری‌های روحی و جسمی، ابتلا به ابنه و مانند آن و از غذا خوردن در مسیر راه و مواردی از این قبیل پرهیز کند).

علامه حلی نیز در توصیف معصوم می‌نویسد: «إنه لا يجوز أن يقع منه الصغائر ولا الكبائر، لا عمداً ولا سهواً ولا غلطاً في التأويل، ويجب أن يكون منزهاً عن ذلك من أول عمره إلى آخره» (سرزدن گناهان بزرگ و کوچک از معصوم جایز نیست؛ خواه عمدی باشد و خواه سهوی. همچنین در بیان تأویل، معصوم نباید مرتکب غلط و اشتباه شود و در کارنامه زندگی معصوم، از آغاز تا پایان عمر باید از این امور، منزّه و پاک باشد).
فاضل مقداد در شرح این عبارت علامه حلی می‌گوید: «أصحابنا حكموا بعصمتهم مطلقاً، قبل النبوة وبعدها» (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۰۳) (علمای شیعه به عصمت پیامبران علیهم‌السلام به‌طور مطلق، چه قبل و چه پس از نبوت حکم کرده‌اند).

۳. این دیدگاه با مبنای خود ایشان مغایرت دارد. همان‌گونه که گذشت، علامه منشأ عصمت را علم دانسته و معتقد است: «آن چیزی که عصمت با آن، تحقق می‌یابد و شخص معصوم با آن معصوم می‌شود نوعی از علم است. علمی است که نمی‌گذارد صاحبش مرتکب معصیت و خطا شود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۲۵). از نظر ایشان عصمت، نوعی از علم و شعور است که با انواع دیگر علوم، مغایرت دارد. این علم همیشه بر نیروهای دیگر، غالب و قاهر است و همه را به خدمت خود در می‌آورد و به همین سبب است که صاحبش را از همه ضلالت‌ها و خطاها حفظ می‌کند (همان، ص ۱۲۷).

چگونه ممکن است یک انسان به لحاظ هستی‌شناختی به عالی‌ترین مراتب کمال هستی برسد که وحی را دریافت و با عالم ملکوت و جبروت ارتباط برقرار کند؛ اما در زندگی روزمره، اولیات زندگی را نداند و اشتباه کند؟ مانند این است که بگوییم کسی استاد تمام ریاضیات است؛ ولی نمی‌تواند معادله یک مجهولی درجه اول را حل کند. اگر پیامبر، هستی را به علم حضوری ادراک کرده دیگر خطا چه معنایی دارد؛ چون علم حضوری خطا نمی‌کند. در علم حضوری، وجود معلوم نزد عالم حاضر است و جایی برای خطا، سهو و نسیان باقی نمی‌گذارد. استاد مطهری می‌گوید:

مصونیت از اشتباه نیز مولود نوع بینش پیامبران علیهم‌السلام است. اشتباه همواره از آنجا رخ می‌

دهد که انسان به وسیله یک حس درونی یا بیرونی با واقعیتی ارتباط پیدا می‌کند و یک سلسله صورت‌های ذهنی از آنها در ذهن خود تهیه می‌کند و با قوه عقل خود، آن صورت‌ها را تجزیه و ترکیب می‌کند و انواع تصرفات در آنها می‌نماید؛ آن‌گاه در تطبیق صورت‌های ذهنی به واقعیت‌های خارجی و در ترتیب آن صورت‌ها گاه خطا و اشتباه رخ می‌دهد. اما آنجا که انسان به‌طور مستقیم با واقعیت‌های عینی به وسیله یک حس خاص مواجه است و ادراک واقعیت، عین اتصال با واقعیت است؛ نه صورتی ذهنی از اتصال با واقعیت، دیگر خطا و اشتباه معنا ندارد. پیامبران الهی از درون خود با واقعیت هستی ارتباط و اتصال دارند. در متن واقعیت، اشتباه فرض نمی‌شود؛ مثلاً اگر ما صد دانه تسبیح را در ظرفی بریزیم و باز صد دانه دیگر را، و این عمل را صد بار تکرار کنیم، ممکن است ذهن ما اشتباه کند و گمان کند این عمل نودونه بار یا صدویک بار تکرار شده است؛ اما محال است که خود واقعیت را اشتباه کند و باینکه عمل بالا صد بار تکرار شده است مجموع دانه‌ها کمتر یا بیشتر بشود. انسان‌هایی که از نظر آگاهی‌ها در متن جریان واقعیت قرار می‌گیرند و با بن هستی و ریشه وجود و جریان‌ها، متصل و یکی می‌شوند، دیگر از هرگونه اشتباه، مصون و معصوم خواهند بود (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۶۱).

استاد جوادی آملی نیز می‌گوید:

گوهر اصلی انسان که نفس ناطقه اوست، به گونه‌ای آفریده شده که اگر بخواهد، با تأمین برخی شرایط به آسانی می‌تواند به قله بلند عصمت برسد؛ زیرا نفس انسان با حرکت جوهری و تکامل معنوی از قوه به فعلیت رسیده و می‌تواند از آفت‌های سهو، نسیان، غفلت، جهالت و هرگونه ناپاکی مصون باشد؛ چون محدوده نفوذ شیطان، تنها محصور به مراحل وهم و خیال است که وابسته به نشئه طبیعت انسان است؛ اما مراتب عقل و قلب، کاملاً از قلمرو و نفوذ شیطان مصون است. سهو، نسیان، غفلت و جهل و هر ناپاکی دیگر در آن ساحت قدسی راه نمی‌یابد. بنابراین چون شئون هستی انسان، محدود به مراتب طبیعی، خیالی و وهمی نیست، اگر کسی به مرتبه عقل خالص و قلب سلیم راه یافت، می‌تواند همچون فرشتگان از گزند لغزش‌های علمی و عملی مصون بماند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۱).

۴. آیاتی که به پیروی بی‌چون و چرا از پیامبران دستور می‌دهند بر عصمت آنان از سهو و خطا دلالت دارند؛ مانند «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۴)

هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ جز آنکه دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند). این آیه در مورد نبوت عامه است و عصمت مطلق همه پیامبران علیهم السلام را اثبات می‌کند؛ زیرا «اگر انبیا علیهم السلام مصون از خطا و اشتباه نباشند و در عین حال مردم به پیروی مطلق از رفتار و گفتار آنان مأمور شوند، نوعی تناقض در اوامر و نواهی الهی پدیدار خواهد شد» (مصباح، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۸۴). «اگر پیامبران علیهم السلام اشتباه کنند و خدای سبحان، ما را به اطاعت بی‌قید و شرط از آن ملزم کند، مصداق اغرا به جهل است که با حکمت حکیم علی‌الاطلاق سازگار نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۳۴۹).

۵. بعضی از بزرگان با استفاده از آیاتی از قرآن نتیجه گرفته‌اند همه پیامبران علیهم السلام هم در مقام اندیشه و هم در موقعیت کردار و عمل، از هرگونه خطا، مصون و معصوم‌اند؛ زیرا پیامبران الهی علیهم السلام به تصریح قرآن، از صالحان هستند. (صغرا): «کل من الصالحین» (انعام: ۸۵) و کسی که از صالحان باشد در ولایت خدا قرار دارد. (کبرا): «إِنَّ وِلیَّی اللّٰهَ الَّذِی نَزَلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یتَوَلّٰی الصّٰلِحِیْنَ» (اعراف: ۱۹۶) (ولی و سرپرست من، آن خدایی است که کتاب [قرآن] را فرو فرستاد و او سرپرست و متولی صالحان و شایستگان است) پس پیامبران علیهم السلام در ولایت و سرپرستی مستقیم خداوند قرار دارند و از هرگونه کژروی و خطانندیشی و خطاکاری، پاک و مقدس‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۷).

۶. این دیدگاه با روایاتی که هرگونه سهو و خطا را از پیامبران علیهم السلام نفی می‌کند منافات دارد. امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «روح القدس تحمل النبوة و روح القدس لا ینام ولا یغفل ولا یلهو ولا یسهو» (روح القدس حامل نبوت است. او نمی‌خوابد و غفلت نمی‌کند و از او اشتباهی رخ نمی‌دهد) (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۴۵۴). پاره‌ای از روایات در زمینه عصمت امام علیه السلام است که به طریق اولی پیامبر را نیز شامل می‌شود. امام رضا علیه السلام در وصف امام می‌فرماید: «وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُّوَدَّ مَوْفِقٌ مُّسَدِّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَالَ وَالْعَثَارَ» ([شخصی که خداوند وی را برای اداره امور بندگان بر می‌گزیند] معصوم و برخوردار از تأییدات، توفیقات و راهنمایی‌های الهی و از هر خطا و لغزشی در امان است) (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۰۳). امام علی علیه السلام در مورد شرایط امام می‌فرماید: «أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنْ الذَّنُوبِ کُلِّهَا صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا، لَا یَزِلُ فِی الْفِتْيَا وَلَا یَخْطِئُ فِی

الجواب ولا يسهو ولا ينسى» ([از نشانه‌های پیشوا اینکه] از تمامی گناهان، معصوم است؛ چه گناهان صغیره و چه کبیره. در صدور حکم لغزش نمی‌کند و پاسخ خطا نمی‌دهد. نه سهو در او راه دارد و نه نسیان) (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۱۰۷).

۷. نظر علامه درباره وقوع خطا از پیامبران علیهم‌السلام ناظر به مواردی مانند درخواست زکریا علیه‌السلام و فراموشی همسفر موسی علیه‌السلام مردود است؛ زیرا در مورد درخواست زکریا علیه‌السلام می‌توان گفت: از آنجاکه پیامبر الهی به قله کمال معرفت رسیده و حقایق برای او مکشوف است، امکان ندارد وحی با تلقین‌های شیطان برای او مشتبه شود. از آیات قرآنی استفاده می‌شود که شیطان فقط می‌تواند در محدوده بدن و جسم پیامبران علیهم‌السلام تصرف کند؛ نه در محدوده فکر، الهام و خاطره‌ها؛ چنان‌که حضرت ایوب علیه‌السلام خدایش را ندا داد که شیطان، بدن مرا مس کرده و مورد رنج و عذاب قرار داده است: «واذکر عبدنا ایوب إذ نادى ربّه أنى مسنى الشيطان بنصب وعذاب» (ص: ۴۱).

حضرت زکریا علیه‌السلام که مدتی از دوران نبوت خویش را سپری کرده و بارها وحی و الهام الهی را دریافت کرده و از آن شناخت کافی داشت، چگونه رواست که برای تشخیص وحی، نشانه بخواهد. گرچه پیامبران علیهم‌السلام در ذات خود و به‌طور مستقل دارای نیروی تمییز نیستند؛ ولی وقتی خداوند آنان را به حد نصاب نبوت رساند، دارای تشخیص و فرقان شده‌اند و همواره آن را حفظ می‌کنند؛ وگرنه باید در هر قضیه‌ای شک کنند و برای تشخیص آن از خداوند نشانه بخواهند تا کلام خدا را با وسوسه شیطان اشتباه نگیرند. پس کسی که به مقام دریافت وحی نایل آمد، به درجه‌ای رسیده است که «على بينة من ربه» حقیقت را آشکار می‌بیند و در آن رتبه، هیچ شائبه و وسوسه راه ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۲).

در مورد همسفر موسی علیه‌السلام نیز گفته شده است:

از آیات بعد به‌خوبی بر می‌آید که اسناد حقیقی نسیان به همراه حضرت موسی علیه‌السلام است؛ از این رو می‌گوید: «فانى نسي الحوت و ما انسانيه إلا الشيطان أن أذكره» (من فراموش کردم که زنده شدن ماهی یا فروافتادن آن به دریا را به شما گزارش کنم). اصل افتادن ماهی به دریا را یوشع علیه‌السلام دید و او مسئول اعلام و گزارش به موسی علیه‌السلام بود. اگر مسئولیت

تذکر بین حضرت موسی علیه السلام و همراه وی مشترک بود، نسیان در این آیه به هردو اسناد داده می‌شد؛ ولی اسناد نسیان و نفوذ شیطان، به همراه حضرت موسی علیه السلام محذوری ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۶ ص ۱۲۰).

از دیدگاه مشهور، ایشان در آن زمان، پیامبر نبودند و پس از حضرت موسی علیه السلام به نبوت رسیدند.

۸. درباره شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علامه طباطبایی عصمت مستفاد از آیه ۱۱۳ سوره نساء را به کارهایی محدود کرده که در نظر عرف دینی، طاعت و معصیت یا در نظر عقلا، پسندیده و ناپسند شمرده می‌شود؛ نه آنچه در خارج واقع می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۱۶)؛ اما دلیلی بر انحصار و عدم تعمیم آیه فوق ارائه نکرده‌اند؛ در حالی که از برخی آیات دیگر قرآن، عصمت مطلق آن حضرت استفاده می‌شود؛ مانند «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا سَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵) (به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود؛ مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند). خداوند در این آیه تسلیم کلی را علامت ایمان معرفی می‌کند و تسلیم مطلق در برابر دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله نشان از عصمت آن حضرت است؛ زیرا تسلیم کلی، زمانی است که مخاطب، هیچ شک و شبهه‌ای در حکم پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته باشد؛ به گونه‌ای که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در معرض اشتباه بیند یا اشتباه آن حضرت را باور داشته باشد و یا احتمال اشتباه بدهد، تسلیم حکم پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد شد.

همچنین آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب: ۳۶) (هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم خود را در امورش، صاحب اختیار بدانند و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری دچار شده است).

علامه طباطبایی بر عمومیت آیه فوق تأکید دارد و قائل است: همه مواردی را که خدا و رسول صلی الله علیه و آله، حکمی بر خلاف خواسته مردم دارند، شامل می‌شود. به نظر علامه، معنای آیه این است: «احدی از مؤمنین و مؤمنات حق ندارند در جایی که خدا و رسول

او ﷺ در کاری از کارهای ایشان دخالت می‌کنند، خود ایشان باز، خود را صاحب اختیار بدانند و گمان کنند آخر کار، مال ماست و منسوب به ما و امری از امور زندگی ماست؛ پس چرا اختیار نداشته باشیم؟ آن وقت چیزی را اختیار کنند که مخالف اختیار و حکم خدا و رسول او ﷺ باشد؛ بلکه بر همه آنان واجب است پیرو خواست خدا و پیامبر ﷺ باشند و از خواست خود صرف‌نظر کنند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۸۲).

قرآن مجید در آیه دیگر هدف از برانگیختن پیامبران ﷺ را فرمانبرداری مردم از آنان می‌داند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۴) (و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ مگر اینکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند).

با توجه به اینکه اراده الهی به اطاعت مطلق از پیامبر تعلق گرفته است، اگر بر فرض، پیامبر مرتکب خطا یا نسیان شود و چیزی را بخواهد که اراده خداوند به آن تعلق نگرفته، لازمه آن، تناقض در اراده الهی است؛ یعنی هم مورد بغض خداوند باشد و هم مورد حب او که این از محالات است.

نگاهی گذرا به وقایع صدر اسلام کافی است تا روشن کند مسئله عصمت برای بسیاری از یاران رسول خدا ﷺ مسلم و خدشه‌ناپذیر بوده است و اگر کسی از سر ناآگاهی یا با انگیزه‌هایی دیگر در برابر اعمال پیامبر ﷺ لوای مخالفت بر می‌افراشت با اعتراض دیگران روبه‌رو می‌شد. برای نمونه در جنگ بدر هنگام مشورت درباره این جنگ، مقداد گفت: «به خدا سوگند اگر فرمان دهی که در آتش فرو رویم، همراه با تو چنین خواهیم کرد» (مرتضی عاملی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۲۲) و سعد بن معاذ گفت: «... سوگند به خدا که اگر دستور دهی تا خویش را به دریا زنیم، سرپیچی نخواهیم کرد» (همان، ص ۲۳). بی‌گمان اصحاب برجسته پیامبر ﷺ که موجب شور و هیجان و تحرک در افراد دیگر می‌شدند این اعتماد را به پیامبر ﷺ داشتند که حضرت هرگز اشتباه نمی‌کند. در واقع چنین حالات خداپسندانه‌ای ریشه در اعتقادات قرآنی داشت؛ آنجا که می‌فرماید: «و ما ينطق عن الهوى، إن هو الا وحى يوحى» (نجم: ۳ - ۴).

پیامبر گرامی اسلام ﷺ از سوا بن قیس اسبی را خرید و پیش از دریافت آن، با انکار فروشنده روبه‌رو شد. در این هنگام، خزیمه بن ثابت انصاری به سود حضرت گواهی داد و بر انجام چنین معامله‌ای تأکید ورزید. پس از آن، پیامبر ﷺ از خزیمه پرسید: «چگونه بر معامله‌ای

گواهی دادی که شاهد رویداد آن نبودی؟» خزیمه پاسخ داد: «یا رسول الله! انا اصدقک بخبر السماء ولا اصدقک بما تقول؟» (ابن سعد، ۱۰/۴۱۰، ج ۴، ص ۳۷۹ - ۳۸۰) (ای رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانی راستگو می دانم، چگونه سخنان دیگری را دروغ بشمارم؟) پیامبر اکرم ﷺ این سخن را پسندید و برای سپاسگزاری از معرفت والای خزیمه، گواهی او را برابر با گواهی دو نفر قرار داد و از آن پس به «ذوالشهادتین» معروف شد.

در رویداد حدیبیه، وقتی پیامبر خدا ﷺ مصلحت مسلمانان را در برقراری پیمان صلح دید و به فرمان خداوند از در آشتی با مشرکان درآمد، عمر بن خطاب با چهره‌ای برافروخته، ابابکر را این چنین مورد خطاب قرار داد: «آیا او فرستاده خدا نیست؟ مگر نه این است که ما مسلمانیم و آنان مشرک؟ چرا باید به چنین پستی و ذلتی تن دهیم؟» ابابکر در پاسخ گفت: «انه رسول الله ﷺ و لیس یعضی ربّه» (مجلسی، ۱۰/۴۰۴، ج ۳۰، ص ۵۶) (بی گمان او رسول خداست و هرگز فرمان خداوند را نادیده نمی گیرد). خشم عمر با این سخنان فرو نشست و او سرانجام همین پرسش‌ها را با خود پیامبر ﷺ نیز در میان گذاشت و آن حضرت در پاسخ فرمود: «انا عبدالله ورسوله، لن اخالف امره ولن یضیعنی» (ابن هشام، ۱۰/۴۱۵، ج ۳، ص ۳۴۶) (من بنده خدا و فرستاده اویم؛ هیچ گاه از فرمان او سرپیچی نکنم و او نیز هرگز مرا خوار نسازد).

افزون بر سخنان پیامبر اکرم ﷺ و ابابکر که به روشنی بیانگر عصمت رسول خدایند، اعتراض عمر نیز از جدایی ناپذیری نبوت و عصمت حکایت دارد؛ زیرا از آنجاکه عمر چنین پیمانی را خطا می دانست، این پرسش را در انداخت که اگر او رسول خداست، چرا باید به چنین ذلتی تن دهد؛ در حالی که اگر در نظر وی، نبوت و عصمت از یکدیگر جداشدنی بودند، این احتمال نیز مطرح می شد که محمد ﷺ پیامبر خداست؛ اما در این تصمیم به خطا رفته است.

آنچه ممکن است منشأ شبهه عصمت نداشتن پیامبر اسلام ﷺ در برابر خطا و نسیان در امور روزمره زندگی باشد عبارت‌اند از:

الف) روایاتی که بیان می دارد قضاوت پیامبر ﷺ بر اساس «بینه» و «قسم» است. بر اساس این روایات که هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل شده، ممکن است پیامبر ﷺ مثلاً با توجه به گواهی گواهان، حق را به مدعی بدهد و حال آنکه

درواقع حق با او نباشد. پیامبر ﷺ در قضاوت‌های خود بر اساس ادله و ظواهر حکم می‌کرد. در این زمینه روایاتی از منابع اهل سنت و امامیه در دست است که خود حضرت در حین اقامه دعوا به طرفین توصیه می‌کرد که حق و حقیقت را مد نظر داشته باشند؛ زیرا من مانند شما بشر هستم و بر اساس گفته‌های شما قضاوت خواهم کرد (قشیری، ۱۴۰۷ق، ج ۱۶، ص ۱۱۱).

از نمونه قضاوت‌های معروف پیامبر ﷺ یکی بین سمره‌بن جندب و مردی انصاری بر سر یک درخت و دیگری قضاوت بین زبیربن عوام و مردی انصاری بر سر آبیاری درختان است. پیامبر ﷺ در امر قضاوت بین آنها فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْيَمِينَاتِ وَالْأَيْمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئاً فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۳۶) (من بشر هستم و شما نزاعتان را پیش من می‌آورید. ممکن است بعضی از شما فصیح‌تر از دیگری باشد و من طبق شنیده‌ام قضاوت کنم. پس هرکس را به سودش قضاوت کردم و حق برادرش تباه شد، نباید از برادرش چیزی بگیرد؛ وگرنه قطعه‌ای از آتش برای او خواهد بود).

اما این روایات، منافاتی با عصمت در قضاوت ندارند. خطا در امر قضا به این نیست که حق واقعی کسی به او داده نشود؛ بلکه به این است که قانون الهی در شیوه قضاوت اجرا نشود بی‌گمان پیامبر ﷺ به این معنا از خطا در قضاوت معصوم است (یوسفیان، ۱۳۷۷، ص ۲۵۶). سید مرتضی می‌نویسد: «چه خطا و اشکالی در قضاوت بر اساس بینه وجود دارد و حال آنکه حکم خداوند در این وقایع، همین است» (علم‌الهدی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۵۷).

ب) بنا به پاره‌ای قراین تاریخی، در مواردی پیغمبر اسلام ﷺ در امور خارجی و تکوینی تشخیصی داده و نظری ابراز داشته‌اند؛ ولی صواب و مطابق با واقع نبوده است؛ برای نمونه در جنگ بدر، لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر ﷺ می‌خواستند در نقطه‌ای اردو بزنند که یکی از یاران به نام «حباب‌بن منذر» عرض کرد: ای رسول خدا! این محلی را که برای لشکرگاه انتخاب کرده‌اید طبق فرمان خداست که تغییر آن جایز نباشد یا صلاح‌دید خود شماست؟ پیامبر ﷺ فرمود: فرمان خاصی در آن نیست. عرض کرد: اینجا مناسب نیست. ما را به نزدیکترین آب به دشمن ببرید، کنار آن حوضی ایجاد

می‌کنیم و ظرف‌ها را در آن قرار می‌دهیم، آب می‌آشامیم و می‌جنگیم و سر دیگر چاه‌ها را می‌بندیم. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: رأی درست، همان است که حباب بن منذر به آن اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به حباب فرمود: «رأی صحیح را اظهار داشتی» و برخاستند و همان کار را انجام دادند (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۳). این جریان به دلایلی، مخدوش است؛ زیرا اولاً در اصل قضیه تردید وجود دارد؛ روایت مرسل است و فقط نام برخی از راویان در سند ذکر شده است. ثانیاً بنا بر نقلی، مشرکان زودتر از مسلمانان به منطقه آمده بودند. زمخشری می‌گوید: چاه‌های آب در منطقه بدر در اختیار کافران بود و آنان زودتر از مسلمانان آنجا را گرفته بودند و مسلمانان در جایی بودند که آب نبود و پس از ورود به منطقه بدر، ناگهان با نیروهای دشمن روبه‌رو شدند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۰۴). ثالثاً این قضیه با آیات قرآن منافات دارد؛ چراکه آیه «و یَنْزِلُ عَلَیْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَکُمْ بِهِ» (انفال: ۱۱) از این خبر می‌دهد که آبی در دسترس مسلمانان نبوده است؛ از این رو از خداوند آب خواستند و خداوند به عنوان امداد غیبی برای آنها بارانی فرستاد. رابعاً جلوگیری از استفاده دشمن از آب، با اخلاق و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و مبانی اسلام در تضاد است.

نتیجه گیری

با بررسی همه جانبه دیدگاه‌های علامه طباطبایی درباره گستره عصمت، این نتایج به دست می‌آید:

۱. هر چند علامه طباطبایی همچون متکلمان دیگر با استناد به عقل و نقل، قائل به عصمت پیامبران علیهم‌السلام در حوزه‌های سه گانه (عصمت انبیا علیهم‌السلام از گناه و اشتباه و فراموشی در مقام دریافت وحی از خداوند و رساندن و تبیین آن برای مردم) است، بر خلاف نظر مشهور، منکر تسری ادله عصمت به غیر حوزه تبلیغ و شریعت است. ایشان خطا و سهو در امور عادی و شخصی را خارج از مبحث عصمت می‌داند و برهانی نیز بر آن اقامه نکرده است؛ بلکه از وقوع خطا در غیر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر داده است.

۲. نظر ایشان در مورد خطا و نسیان شخص پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در امور شخصی، مبرهن و واضح نیست. از یک سو عصمت مطلقه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حتی درباره خطا و نسیان در امور روزمره زندگی را مطرح کرده و به شبهات گوناگون پاسخ داده و از سوی دیگر عصمت ایشان را به کارهایی محدود کرده که در نظر عرف دینی، طاعت و معصیت یا در نظر عقلا، پسندیده و ناپسند شمرده می‌شود؛ نه آنچه در خارج واقع می‌شود.

۳. به نظر می‌رسد محدود کردن عصمت به قلمرو دین و شریعت و خروج امور فردی از آن، با چالش‌هایی روبه‌روست؛ اولاً با مبنای خود علامه که منشأ عصمت را علم می‌داند، ناسازگار است. ثانیاً ایشان دلیل درخور اعتمادی بر انحصار و عدم تعمیم ارائه نکرده است. ثالثاً افزون بر اطلاق ادله، دلایل عقلی و آیات و روایات و شواهد تاریخی وجود دارد که نظر مشهور را تأیید و هرگونه خطایی را از پیامبران علیهم‌السلام نفی کرده و بر عصمت همه پیامبران علیهم‌السلام از سهو، فراموشی و خطا در زندگی فردی و اجتماعی دلالت دارد.

فهرست منابع

* قرآن مجید.

۱. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الكبرى؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن فارس، احمد بن زکریا؛ معجم مقاییس اللغة؛ ج ۲، بیروت: دارالجیل، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن هشام، ابو محمد عبدالملک؛ السیرة النبویة؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۵ق.
۴. تفتازانی، سعدالدین؛ شرح المقاصد؛ قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ قم: نشر مرکز اسراء، ۱۳۸۸.
۶. _____؛ وحی و نبوت در قرآن؛ قم: نشر مرکز اسراء، ۱۳۸۱.
۷. حسینی طهرانی، محمدحسین؛ مهر تابان؛ قم: انتشارات باقرالعلوم علیه السلام، [بی تا].
۸. رخشاد، محمدحسین؛ ۶۶۵ پرسش و پاسخ در محضر علامه طباطبایی؛ قم: نهاوندی، ۱۳۸۰.
۹. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ ج ۳، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۰. سبحانی، جعفر؛ منشور جاوید؛ قم: مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴.
۱۱. سعیدی مهر، محمد؛ آموزش کلام اسلامی؛ ج ۳، قم: طه، ۱۳۸۳.
۱۲. صفار، محمد بن حسن بن فروخ؛ بصائر الدرجات؛ قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان؛ ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۴. _____؛ شیعه در اسلام؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۵. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ تجرید الاعتقاد؛ دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۱۶. حلی، جمال الدین؛ النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر؛ ج ۲، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۷ق.
۱۷. علم الهدی، علی بن الحسین؛ الشافی فی الإمامه؛ ج ۲، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۱۸. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله؛ ارشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
۱۹. قشیری، مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
۲۱. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۲۲. مرتضی عاملی، جعفر؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم؛ ج ۴، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۵ق.
۲۳. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۲۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ النکت الاعتقادیه و رسائل اخری؛ ج ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۶. نوری، حسین؛ مستدرک الوسائل؛ قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۲۷. واقدی، محمد بن عمر؛ المغازی؛ ج ۳، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق.
۲۸. یوسفیان، حسن؛ پژوهشی در عصمت معصومان؛ ج ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.